



## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

## بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت علم عنائی حق به این جا رسید که خود نفس علم عنائی مساوی با معلوم خارجی است و این که در بین لسان بعضی از حکما یا این که از غیر آنها از افراد غیرمطلعین ابراز می‌شود که موقعیت علم عنائی و کسانی که خودشان را در سلک اهل معرفت درآوردند ولی هنوز آن کشف حقایق در ضمیر آنها و در نفس آنها متحقق نشده آنها از مقام علم عنائی به حضرت اجمال تعبیر می‌کنند که در قبالش مقام تفصیل است و چه بسا هم راجع به این زمینه ادله و شواهد نقلی می‌آورند فرض بکنید که وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup> وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ<sup>۲</sup> لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ<sup>۲</sup> این مقام علمی که در این جا برای باری تعالی اثبات شده این مقام علم طبعا باید مترتب بر مقام جهل باشد چون علم بعد از علم که معنا ندارد این حصول حاصل است و علم مترتب بر جهل به معنای همان حقیقت علمیه و ادراک است حالا چه آن ادراک حصولی باشد و یا ادراک حضوری باشد در آن فرقی نیست ولی باید مترتب بر جهل باشد عالم به کسی گفته می‌شود که دارای یک حقیقت دراکه است نسبت به یک موضوع خاصه و این ادراک باید مترتب بر عدم ادراک باشد و الا لازمه آن ثبوت در ادراک است و با حیثیت و علیت قل اعلموا این جور تطبیق نمی‌کند یعنی تا این که خدا ببیند اگر آن علم

۱- سوره التوبه (۹) آیه ۱۰۵

۲- سوره المائده (۵) قسمتی از آیه ۹۷

علم ثابت باشد که همان فقط نفس ادراک مورد توجه باشد نه ترتبش بر جهل این اعلما فسیرالله دیگر چه معنا دارد لاتعملوا هم همین مسئله را می‌رساند چه اعملوا چه لاتعلمو فسیرالله عملکم خدا نسبت به این مشکل چیست و چگونه قابل حل است یا این که فرض بکنید که در آن آیه شریفه که می‌فرماید که اتفاق در قبل و اتفاق در بعد از حالت عسرت این تفاوت می‌کند تا این که خدا تمیز بدهد آن کسانی را که مومن هستند و منفق هستند از آنهایی که نسبت به این مسئله تسامح دارند خب این هم در این جا مشخص است حالا بعضی از مفسرین اینها آمدند و گفته‌اند که منظور از فسیرالله عملکم در مقام شهادت مقام ابراز برای سایر افراد است یعنی خدا این را برای سایر افراد ابراز و اظهار می‌کند خب خودش که می‌کند که این شخص عمل می‌کند یا عمل نمی‌کند اقدام می‌کند بر تکلیف یا اقدام نمی‌کند این برای بقیه افراد است چرا با این کیفیت بیان کرده می‌توانست با هزار تا تعبیر دیگر هم این مسئله را برساند علی کل حال نکته ای که در این جا برای ما این نکته محل اشکال است همان عادت ما و حیثیت شهودی ما است نسبت به ادراک حقایق که ما در ادراک حقایق عادت به تدریجی الحصول بودن داریم یعنی زمینه فکری ما و زمینه درک ما در حیثیت انیات تحقق پیدا می‌کند نه در حیثیت استقبال نسبت به استقبال جهل محض هستیم، نسبت به نیم ساعت ما دارای جهل هستیم حتی خود من هم نمی‌توانم دقیقا بگویم که در نیم ساعت دیگر چه خواهم گفت بله در ذهن من حدس هست به این که جری کلام به چه سمتی خواهد شد و نیم ساعت دیگر این صحبت من به کجا خواهد رسید و لعل این که در ضمن صحبت یک راه انحرافی در پیش گرفته بشود و به یک مطلب دیگری برسد حتی خود من نمی‌توانم بگویم این مسئله باعث شده است که این دو حیثیت اجمال و تفصیل در السنه افراد متداول بشود ولی همان

طوری که در روز قبل عرض شد مسئله علم عنائی یک مسئله‌ای است که باید هر علمی یک محکی خارجی داشته باشد به عبارت دیگر یعنی یک معلوم داشته باشد حالا آن معلوم یا معلوم بالعرض خارجی است یا معلوم بالذات نفسی است ولی در هر دو هر علمی باید یک معلوم داشته باشد علم بدون معلوم معنا ندارد آن مساوی با جهل است وقتی که من اطلاع دارم از حضور یک شخصی در مقابل خود از این اطلاع من یک ربطی است حاصل می‌شود که اسم آن را علم می‌گذاریم اسم این ارتباط با این صورت ذهنیه ای که آن صورت ذهنیه همان عبارت از معلوم بالذات به خارج کاری ندارد، خارج وسیله برای ارتباط است و الا هیچ گونه ارتباطی بین خارج و بین شخص رائی وجود ندارد آن برای خودش نشسته و در افکار خودش غوطه ور است و این هم برای خودش نشسته فقط همین یک نوع ربطی را احساس می‌کند که بر اساس همان ربط است که پایش را دراز نمی‌کند اگر ببینیم که این آقا فرض بکنید که حواسش یک جای دیگر است و این را نمی‌بیند پایش که هیچی خودش را هم دراز می‌کند این فقط یک نوع ارتباطی این وسط برقرار می‌شود که آن ارتباط او را به این نتیجه می‌رساند که یک محکی خارجی وجود دارد یعنی در نفس او یک حالتی پیدا می‌شود که اسم او را معلوم بالذات می‌گذارند و بین ما و بین معلوم بالذات ما ارتباط برقرار می‌شود که اسم او را علم می‌گذاریم و یک وسیله ای و علتی برای این معلوم بالذات وجود دارد که آن عبارت است از همان مرئی خارجی که آن وسیله شده برای این که این علم حضوری ذاتی که این معلوم بالذات تحقق پیدا بکند چون وقتی که علم در ذهن نقش می‌بندد آن علم حضوری می‌شود یعنی نفس خود را می‌یابد در یک همچنین نشئه علمی خود را می‌یابد که قبلا فاقد او بود این عرائض ما بود در روز گذشته که بنابر این هر علمی چه علم عنائی حق باشد چه

علم عالم متعارف خارجی باشد باید یک معلوم و محکی خارجی داشته باشد البته به نحو اجمال صحبت شد راجع به ثابتهات و مبدآت صحبت شد و اشکال در مورد زمانیات بود که زمانیات که وجود خارجی ندارند پس این علم به چه چیزی تعلق بگیرد چیزی که هنوز عدم است دیگر تحقق علمی چگونه حاصل می شود به چیزی که نیست و هنوز وجود ندارد پدر و مادری که در خارج وجود ندارند چگونه ممکن است ما فرزند آنها را تصور بکنیم و بدانیم چه خصوصیتی داشته باشد خب این علم عنائی به این بچه ای که هنوز پدر و مادرش به دنیا نیامده چگونه تعلق پیدا می کند یا وقتی که امام رضا علیه السلام به مأمون می فرمایند از آن کنیزت بچه دار خواهی شد و اشبه الناس بامه این که حضرت دارند می فرمایند می بینند چیزی را یا از روی هوا دارند می گویند از روی هوا من هم بلدم بگویم پس چرا جور در نمی آید پس آن چه بین امام است آن که بین امام حقیقی است و بین بنده باید یک تفاوتی باشد و فرقی این است که بنده از روی هوا حرف می زنم ولی امام واقعی و حقیقی و معصوم یک حقیقتی را مشاهده می کند و بر اساس آن حقیقت می گوید چشمش هم میگوید چه جوری است آبی است قرمز است نمی دانم بنفش است قهوه ای است سیاه است آن را هم میگوید خصوصیات و ابرو و بینی او را هم می گوید دستش را می گوید حتی می گوید یک زائده در دستش هم وجود دارد دیگر بالاتر از این است و این می ماند این تفصیلی را که امام رضا علیه السلام می فرماید و این هنوز نطفه اش هم منعقد نشده چیزی که نطفه اش هم منعقد نشده حضرت دارد می گوید نه ماه بعد یک همچنین بچه ای پیدا می کند، این که الان حضرت دارد به این تفصیل می فرماید و بعد این فرزندى که به دنیا می آید عین همان است حضرت از کجا این را گفته از روی هوا که نگفته یک چیزی که نپراند، اگر بپراند چطور دقیقاً

ابرویش عین همان درمی‌آید، چشمش عین همان درمی‌آید دهانش عین همان نمی‌شود که آن واقعیتی را که امام دیده چون هر علمی بالاخره یک محکی می‌خواهد دیگر حضرت یک واقعیتی را دیده حالا دارد آن واقعیت را بیان می‌کند پس آن بیان مترتب بر رویت است آن رویت مترتب بر یک معلوم خارجی است آن معلوم خارجی که الان وجود ندارد پس امام علیه‌السلام از کجا دارد این حرف را می‌زند این مشکل را باید حل کنیم شما می‌گویید که از روی مثال گفته مثال خب بله مثال آن مثال هم بالاخره موجود باید وجود خارجی باشد خود مثال که فقط صورت نیست یک وجود خارجی است حالا ما به این کیفیت دیگر خب باید کم کم برسیم آن نکته‌ای را که امروز می‌خواهم عرض بکنم در تنم آن مسئله دیروز این نکته بود دیگر فرصت نشد او این است که در هر علمی یک وجود خارجی باید در آن جا لحاظ بشود علم بدون وجود خارجی معنا ندارد حالا منظور از وجود خارجی صرفا وجود خارجی مادی نیست بلکه یک حقیقتی است که مهر وجود بر او خورده و این مهر وجود است که می‌آید و آن حقیقت را زنده می‌کند و می‌پروراند و در مرتبه ابراز و اظهار درمی‌آورد وقتی که شما الان نگاه می‌کنید به یک فردی که در خارج هست آن حقیقت خارجی تا نباشد معلوم بالذات برای شما حاصل نمی‌شود باید یک فرد وجود داشته باشد علاوه بر وجود داشتن شما چشمهایتان را باز کنید نه این که ببندید و بیدار هم باید باشید و یا ممکن است یک فرد خارجی باشد شما حواستان آن جا است هر چه هم این جور این جوری می‌کند وقتی آدم حواستش پرت است نمی‌بیند بچه‌ها خیلی این جور می‌شوند ذهنشان این جا است هی این طوری می‌کنی نه آقا این جای دیگر هست البته بزرگترها هم گاهی می‌شوند سابق شبهای سه شنبه یک جلسه قرآن بود و بعد هم صحبت دوستان و اینها گاهی می‌آمدند خسته بودند

یکدفعه از سر کار می‌آمدند چون دیگر نمی‌رفتند منزل یک استراحتی بکنند یک تمدد اعصابی بشود یک رفع خستگی بشود همان جا از سرکار می‌آمدند مسجد و قرآن و بعد هم صحبت لذا اول یکخوردن اول صحبت که شروع می‌کردند ایشان همه چشمها این جوری بود که ببینند که آقا چه می‌گویند یکخوردن که می‌گذشت صحبتها یکخوردن چیز می‌شد اگر در آن قصه بود همین طور چشمها باز بود یعنی بسته نمی‌شد اگر یک وقت نه قصه می‌رفت کم کم یک مطالب دیگر من به این آقای حقیقت می‌گویم بابا بالای منبر چند تا قصه هم بگو این قدر می‌رود در توحید که یادش می‌رود چند تا قصه بگو این امتحان ها را ما کردیم زمان آقا یکخوردن که می‌گذرد کم کم چشمها اگر این یک سانت باز بود می‌شود نیم سانت یکخوردن دیگر می‌گذرد خُرش هم می‌رود یکدفعه آقا می‌گفت آقای فلان ...بله حال شریف خوب است انشاءالله کسالت که ندارید واقعا چه دورانی بود و ما چه مطالبی چگونه با او برخورد می‌شد چه مسائلی چگونه قدرشان ندانستیم علی کل حال این معلوم خارجی باید یک وجودی داشته باشد و الا که خب اگر نداشته باشد این به چه چیزی می‌خواهد تعلق بگیرد دقت کنید ببینیم به کجا داریم می‌رسیم صورت شخصی که در خارج وجود ندارد آن صورت را می‌خواهیم بیاوریم باید چکار کنیم، باید برویم سراغ دیروزش به امروز کاری نداریم امروز نیست تمام محفوظات ما بر اساس معلوم خارجی ماضیه و گذشته، به آینده که ما نمی‌توانیم دسترسی و اطلاع داشته باشیم و چون نمی‌توانیم این صورت را از خارجی بیاوریم پس برمی‌گردیم به دیروز من چون او را دیدم الان می‌توانم صورت او را تصور کنیم من چه کسانی را دیدم الان می‌توانم یک دو سه بعضی‌ها درست است آن را دیدم آن را دیدم نمی‌دانم یکی یکی آن که دیدم صورتهای را در ذهن می‌آورم و بطور کلی انسان با

خاطرات خودش زنده است می‌گویند شخص با خاطرات است پس بنابراین صورت علمیه فعلی باید منشأ خارجی داشته باشد اگر دیروز شما این صورت را نمی‌دیدید الان این صورت و معلوم بالذات که معلوم بالعرض ندارد فعلا معلوم بالعرض دیروز بوده و معلوم بالعرض فعلی ندارد الان فعلا معلوم بالذات دارد یعنی دو مسئله شد یکی معلوم بالذات و دوم آن حقیقت علمیه که ربط بین نفس و بین آن معلوم بالذات خواهد شد این هم حاصل شده و الا شخص الان در مقابل نیست به گذشته است حالا می‌رویم در گذشته شما یک فردی را که فرض کنید که در ده سال پیش دیده‌اید و می‌خواهید آن فرد را در ذهن بیاورید می‌گردید در ذهنتان وقتی پیدایش کردم یک همچنین کسی منظورت است آره درست است من ده سال پیش فرض کنید که با اتوبوس داشتیم جایی می‌رفتیم با هم کنار صندلی نشسته بود و دو ساعتی هم با هم بودیم یکدفعه آن حقیقت معلوم بالعرضی که در ده سال پیش اتفاق افتاده بود شما آن معلوم بالذاتی را که از او انتزاع کردید آن انتزاع و آن ارتباط بین شما و بین معلوم با لعرض که معلوم بالذات نفسی است و در نفس شما است آن معلوم بالذات را شما دوباره بعد از ده سال دوباره احضار کردید می‌گویند بعضی‌ها حافظه آنها خوب است یک ساعت پیش را یادشان نیست چه خوردند و با کی بودند بعضی‌ها نه حافظه آنها خیلی می‌گویند خانمها نسبت خیلی حافظه آنها قوی است یکی می‌گفت من خیال می‌کنم اینها صد گیگ هاردشان اطلاعات می‌تواند می‌گوید آن شش سال پیش در خانه فلان کس خورش قورمه سبزی که خوردیم خوشمزه تر بود یا این که من امروز درست کردم، گاهی اوقات من صبحانه یادم نیست چه خوردم راست راستی یادم می‌روم که مثلا صبح چه خوردم تو شش سال پیش خانه فلانی یا آن لباسی که تن او بود هفت سال و شش ماه و سیزده روز پیش در فلان



جلسه آن لباسش دیدی چقدر قشنگ بود و نمی‌دانم چه بود و این حرفها آن بهتر است یا این، چه هاردی اینها دارند ماشاءالله که این مسائل را به این دقت و این قدرت خدا است که این طور باید حفظ کنند و نگاه دارند یعنی آن چیزهایی که باید محوش کنند آنها را اتفاقاً سفت نگاه می‌دارند یک دفعه به من اخم کردی آن دفعه نمی‌دانم جواب من را ندادی آن دفعه داشتم با تو حرف می‌زدم حواست جای دیگر بود مرد وقتی که می‌آید به خانه نباید حواش جای دیگر باشد فقط باید حواش به مخدره باشد حالا بابا من حواسم رفته است عفو از بزرگان است نمی‌دانم نخیر این حرفها چیست چطور با رفقایان می‌گیرید می‌نشینید خوب حواستان جمع است وقتی با ما حرف می‌زنید از این مسائل اینها را یادشان می‌ماند نمی‌دانم خدا چرا اینها را دلیلت نمی‌کند اینها را خیلی خوب نگه می‌دارد آن وقت اگر آدم هزار تا محبت بکند همه چیز یادشان می‌رود کی برو بابا واسه آن کردی واسه آن کردی این چیز خلاصه هارد آنها خیلی زیاد است صد گیگ خیال می‌کنم جا بگیرد بیشتر این یا خب تمام این ها همه می‌بایستی منشأ خارجی داشته باشد شما حتی منشأ خارجی را هم در ذهن ندارید که چه منزلی بوده خودتان می‌خواهید خلق کنید خودتان خودتان می‌خواهید یک منزل طراح می‌خواهد منزل وجود خارجی ندارد تا الان این ما به ازاءش چیست این هم ما به ازاء دارد تا شیروانی را ندیده نمی‌تواند بیاورد بگذارد روی منزل تا بتن را در جایی ندیده الان نمی‌تواند آن بتن را بیاورد ستون و فونداسیون و اینها برایش درست کند یک جا دیده التفات کردید دارید متوجه می‌شوید کجا می‌خواهم بروم یک جا دیده که الان دارد گرچه وجود خارجی اجزایش را یک جا دیده جزئی را دیده آن جزء را برداشته آورده گذاشته این جا دستشویی را یک جا دیده دستشویی را برداشته آورده گذاشته این جا حمام را یک جا دیده برداشته آورده

گذاشته این جا این اتاق هم این جا همه را دیده بعد دارد حالا همه اینها را با همدیگر ترکیب می‌کند مونتاژ و سرهم می‌کند می‌گوید حالا درست شد حالا می‌آورد روی کاغذ این جا فونداسیون است آهن باید این جا بخورد و ستون باید این جا بخورد چه بخورد تمام اینها را می‌آید ترسیم می‌کند روی آن را سقف می‌زند دوباره طبقه دیگر بعد درستش می‌کند و بعد ساخته و پرداخته می‌دهد دست معمار می‌گوید طبق همین نقشه و به همین کیفیت انجام بده در حالی که این اصلاً وجود خارجی ندارد بله وجود خارجی عینی این نقشه الان ندارد ولی این صورت علمیه‌ای که الان در ذهن این مهندس آمده باید منشأ داشته باشد یا کتابهای ژورنال را برداشته فرض کنید ورق زده و آن نقشه‌ها را نگاه کرده چند تا ساختمان را آورده در کنار هم گذاشته از اینها ترکیب کرده خودش رفته یک جایی این چیزهای متعدد را دیده و اجزاء را در جایی مشاهده کرده بالاخره نمی‌شود هیچ معلوم بالذاتی وجود داشته باشد الا این که معلوم بالعرضی البته نسبت به اشیاء خارجی نسبت به حقایق ذهنیه خود معلوم بالذات با معلوم بالعرض هر دو یکی است که در آن جا همان علم حضوری در آن جا مطرح است هیچ معلوم بالذاتی نمی‌تواند باشد مگر این که معلوم بالعرض خارجی وجود داشته باشد درست شد حتی در مورد ما هم مسئله باید به این کیفیت باشد حالا یا معلوم بالعرض خارجی و خطابی باید باشد یا این که نه معلوم بالعرضش قبلاً باید وجود داشته باشد فقط الان احضار آن صورت در این جا هست حال می‌آییم سراغ علم عنائی حق، در علم عنائی حق که شکی نیست نسبت به همین حقایق خارجیّه زمانیّه همین جلسه ای که الان ما هستیم یک حقیقت خارجیّه و زمانیّه است یا فرض کنید که علم امام رضا علیه‌السلام نسبت به این فرزندی که هنوز شرایط تولدش هم وجود ندارد نسبت به علم غیب اهل معنی و اهل کشف

به طور کلی اینها همین طور در علم عنائی حق این دیگر جای خود دارد این صورت علمیه چه ما به ازائی داشته که در نفس خدا حالا اسمش را بگذارید در نفس خدا در ذهن خدا اصلاً تمام این تعبیر غلط که در این جا باید بلاخره یک ذهنی باید درست کنیم و اسم این ذهن را بگذاریم فرض کنید که علم عنائی خیلی با کلام عامیانه و لُری خلاصه این را بگوییم آن چه معلوم با لُرضی بوده که الان وجود ندارد چون زمانیات که متدرج الحصول هستند وقتی که ما می‌گوییم پررودگار نسبت به این جلسه ما در روز یکشنبه بیست و سوم جمادی ۱۴۳۱ نسبت به این جلسه علم داشته یا باید بگوییم علم نداشته قبل از حضور این جلسه که این جاهل است اگر بگوییم علم داشته این علم ما به ازاءش چه بوده چون می‌گوییم علم دارد دیگر ما اگر بخواهیم علم داشته باشیم همین طوری علم نداریم نسبت به حقایق آینده ما یا باید به خواب برویم در خواب ببینیم که چه واقعه ای فردا اتفاق می‌افتد خب خیلی اتفاق می‌افتد برای خیلی افراد اتفاق افتاده که خواب دیدند فردا با چه کسی ملاقات می‌کنند فردا چه مسئله ای اتفاق می‌افتد چه حادثه و رویدادی خلق می‌شود هفته بعد غیر از هفته بعد خب از این مسائل زیاد است برای خب همه کما و بیش این مطالب بوده یا باید به خواب برویم یا مثل اهل کشف و معنی باید در مکاشفه و عرض می‌شود که رویاهای انفصالی یعنی در همان صورت برزخ انفصالی باید این انجام بشود علی کل حال یک ارتباطی باید بین رائی و بین آن حقیقت خارجی برقرار باشد تا انسان اطلاع پیدا بکند که چه مسئله‌ای وجود دارد پس در مورد ما مطلب این طور هست اتفاق می‌افتد در حالی که هنوز آن امر خارجی وجود ندارد لذا وقتی که شما در روز بیدار می‌شوید وقتی آن واقعه را در شب دیدید می‌گویید من این را دیدم آن را که شما دیدید وجود خارجی نداشت شما در رویا و منام این صورت را دیدید

این که الان دارید می‌بینید با او دو تا است چرا می‌گویید این را که من دیدم دیشب من این را دیدم نمی‌گویید من شبیه او را دیدم، مانند این را دیدم این که معدوم است معدوم هم لایخبر عنه است این که شما می‌گویید دیدید عکسی از این را دیدید آیا می‌گوید نه من عکس ندیدم من اصلاً خود این را دیدم من خود شما را دیدم که دیشب در خواب به من این حرف را زدی حالا داری انکار می‌کنی دستت را گذاشتی زیر چانه‌ات اصلاً تو خواب دیدی من که خواب ندیدم خودت خواب دیدی خب ببین می‌گویم تو خواب ندیدی بالاخره من که دیدم الان هم داری همین را می‌گویی می‌گوید نه آن که تو با او حرف زدی من نیستم من الان جلوی شما نشستم این الان با این وضع و با این کیفیت اصلاً وجود خارجی نداشته این معدوم بوده شما دیشب یک صورتی دیدیم خوب برو با آن صورت طلبت را هم از همان صورت بگیر به من چه کار داری در خواب دیدی یکی آمده بود پیش مرحوم آقا خدا حفظش کند الان هست همین آقا شیخ محمد می‌گفت رفتم پیش مرحوم آقا به آقا گفتم آقا من دیشب در خواب دیدم شما انگشترتان را به من دادید و انگشتر دستشان بود ولی یکخورده برای من گشاد بود ایشان فرمودند برو همان را تنگش کن دستت کن این البته بعد به او داد البته نه این را یکی دیگر را خب تو در خواب دیدی بعضی به من می‌گویند حضرت آقا من در خواب این را دیدم گفتم من که خواب ندیدم تو دیدی همان خوابت را بگو هر وقت من همچنین خوابی را دیدم آن وقت با همدیگر جفت و جور می‌شویم تو حالا آن خواب را دیدی و فرض بکنید که برو با همان خوابی که دیدی برو هر تصمیم که می‌خواهی بگیری بگیر

عرض کنم این مسئله‌ای که الان دارد در خواب مشاهده می‌کند فردا نفس او به او می‌گوید من همین را دیدم نه این که مشابه او را برای خود بنده خیلی

اتفاق می‌افتاد مخصوصاً در سنین کودکی برای من خیلی اتفاق می‌افتاد که مسائل خارجی را من در خواب می‌دیدم به رفقا هم گفته‌ام و بعد طبق همانی که در خواب دیدم می‌رفتم سراغش این طور نبود که بگویم این با آن که من دیدم دو تا است احساس عینیت بین آن معلوم بالعرض و بین آن معلوم بالذاتی که در نفس نقش بسته و حک شده، احساس عینیت و وحدت برای انسان حاصل می‌شود که این که الان دارد می‌بیند همانی است که دیشب دیده نمی‌تواند بین این معلوم بالعرض خارجی و بین آن معلوم بالذات ذهنی خود انفکاک قائل بشود در حالتی که دو منشأ داشتند آن منشأ مثالی بوده و این منشأ منشأ مادی است آن منشأ علمی که قبلاً برایش دیشب پیدا شده آن منشأ خواب بوده و امور از عالم شهادت به عالم مثال و برزخ بوده آن منشأیی که الان دارد مشاهده می‌کند منشأ شهودی است و یک منشأ عینی و تعینی و مشمول کون و فساد است ولیکن آن منشأیی که دیشب با او برخورد داشته آن که دیگر منشأ کون و فساد نبوده منشأ طبیعی نبوده خب راجع به ما به این کیفیت است حالا راجع به پروردگار پروردگار که علم دارد نسبت به این واقعه خارجی نسبت به واقعه خارجی علم دارد من وقتی که صبح از خواب برمی‌خیزم هنوز با آن واقعه ای که دیشب در خواب دیدم برخورد نکردم تا بینم رویای من صادق بوده یا نه هنوز در رختخوابم هستم هنوز در اتاقم هستم هنوز از منزل خارج نشدم وقتی که از منزل خارج شوم بیایم بیرون و بروم سر کوچه بینم آقای فلان دارد از این جا رد می‌شود من دیشب این را در خواب دیدم منتظرم بینم که آن حرفی که دیشب رد خواب به من زد می‌زند یا نمی‌زند می‌بینم، یکدفعه آن حرف را زد الان می‌بینم هان این را من دیشب در خواب دیدم پس قبل از این که من با آن صورت خارجی بخواهم برخورد کنم نسبت به خوابی که دیشب دیدم جاهلم،

نمی‌دانم خوابم از رویاهای صادق است یا غیر صادق وقتی که برخورد کردم آن وقت صدق رویای صادق برای من ثابت می‌شود در مورد پروردگار آن صورتی را که در علم عنائی و در مقام علمی پروردگار نسبت به این جلسه و نسبت به این افراد و نسبت به این مطالبی که الان به عنوان متدرج الحصول یک به یک و کلمه بعد از کلمه ظهور پیدا می‌کند علم پروردگار نسبت به اینها تعلق گرفته است یا نگرفته؟ دیگر نمی‌توانیم بگوییم نگرفته است پس گرفته است حالا که نسبت به این عین کلمات عین او تعلق پیدا کرده است پس چطور علم او نسبت به امور زمانی که هنوز حاصل نشده پیدا کرده است این تعلق علم به مجهول است این که محال و مستحیل است که علم تعلق پیدا بکند به یک امر مجهول، یعنی آن علمی که الان در ذات پروردگار نسبت به حقایق خارجی هست نسبت به زمانیات هست نسبت به .. خب آن خیلی مایه ندارد نسبت به زمانیات نسبت به همین جلسه که این زمانی است دیگر متدرج الحصول است دیگر آنآ فآنآ حاصل می‌شود کلماتی که من دارم صحبت می‌کنم ادراکات شما نسبت به این کلمات هر کدام آنآ فآنآ دارد حاصل می‌شود شما اطلاع ندارید بر این که من چه می‌خواهم بگویم من هم اطلاع ندارم که چه می‌خواهم بگویم می‌دانید که در ضمیر من الان دارد می‌گذرد که خودتان را برای شنیدن آن آماده بکنید خب آیا به این حالت خارجی آیا ذات پروردگار اطلاع دارد یا نه اگر بگوییم ندارد که جاهل است پس این علم به چه تعلق گرفته است چگونه ممکن است علم به او تعلق بگیرد پس بنابراین علم عنائی حق در یک مقام واحد نه اسمش را مقام اجمال می‌گذاریم نه مقام ابهام می‌گذاریم و نه مقام تفصیل می‌گذاریم هیچ اسمی برای این نمی‌گذاریم فقط اسم می‌گذاریم علم ذاتی حق نسبت به آثار و شعائر وجودی خود این علم باید در مقام علمی عیناً مطابق با معلوم بالعرض حالا

در اصطلاح ما عینا باید مطابق با معلوم بالعرض خارجی باشد هیچ تفاوتی نباید داشته باشد و لذا می‌گوییم نسبت به کسی که بصیرت مثالی ندارد دیدن اشیاء خارجی مستحیل است ولی نسبت به کسی که بصیرت مثالی دارد این رویت اشیاء خارجی مانند رویت اشیاء خارجی برای سایر افراد به یک نسق واحد و به یک میزان واحد یعنی همان طوری که در افراد خارجی علم تعلق می‌گیرد به یک امر آنی و دیگر بین آن امر آنی فرق نمی‌کند که امر شهودی و طبیعی باشد یا این که مثالی و برزخی باشد در این قضیه فرق نمی‌کند چون هر دو یکی است یک واحد است چه صورت خارجی ببیند چه صورت برزخی ببیند این یکی است وقتی که این طور نیست این یک جای دقیقی است که همه صحبت به این جا برمیگردد و آن اتحاد بین مثال و معلوم بالخارج است این فقط حلقه وصل کننده بین دو حادث و بین حادث و قدیم در این جا شکل پیدا می‌کند وقتی که آن حقیقت علمی به واسطه آنی می‌خواهد در خارج ظهور پیدا کند دیگر فرق بین مثال و اینها نیست چون هر دو علم است تعلق به علم پیدا می‌کند این ضعف ما است که نمی‌گذارد از آن به غیر آن که مثال است برسیم اگر این ضعف برداشته بشود یا به واسطه منامات یا به واسطه همین انکشافات روحانیه و صور برزخی و اینها انسان چشمش و ادراکش از آن می‌گذرد و به مابعد آن و ماقبل آن یک امر واحد و حقیقت علمی خارج بر او پیدا می‌کند اطلاع پیدا می‌کند وقتی که شخص در مقام مکاشفه می‌آید و این حالت کشف برای او حاصل می‌شود این طور نیست که شخص تصور کند یک صورتی را می‌بیند و بعد بر اساس آن صورت دارد می‌رود جلو نه همان حقیقت مادی دقت کنید همان حقیقت مادی حسی لمسی شهودی عینی سمعی خارجی را نسبت به او اطلاع پیدا می‌کند شما الان در این جا نشسته‌اید یک وقتی این دری که روبروی من است در کمد است باز

است بین من و بین آن جا تقریبا سه متر فاصله است این در کمد باز است من چشمم الان دارد آن محتویات کمد را می بیند در باز است دیگر آیا می توانید بگویید قضیه در این جا قضیه مثالی و برزخی و این حرفها است نه دیگر این الان فرض کنید که سه متر فاصله است و شما دارید می بینید که آن جا یک جانماز و قرآن و یک قوطی دوا است یک کاسه و ظرف است و آن چیزهایی که محتویات کمد است الان دارید می بینید کسی هم نمی تواند بگوید که این الان صورت برزخی مثالی است نه همان رویت خارجی است که به واسطه انعکاس نور آمده خورده به قرنیه ما و آن هم رفته به شبکیه و خلاصه یک چیزهایی فهمیدیم که آن جا این خبرها هست حالا شما در را ببندید حالا که در را می بندید یکدفعه تمام آن چه را که در این جا هست همه آنها چه می شود محو می شود برای افرادی که چشم آنها نمی تواند عبور کند برای افرادی که به واسطه بسته شدن در آن نور می آید و مانع می شود و دیگر حاجب می شود برای باز شدن این انکشاف بعدی دوباره نیاز و احتیاج به باز شدن در کمد خواهد بود درست شد حالا اگر من یک عینکی گذاشتم یک عینکهایی است می گویند تازه درآمده خیلی عالی است می گویند عینکی گذاشتم با این عینک آن در را رد می کنم مثل فرض کنید که اشعه های اتمی عکسبرداری و اشعه های گاما و فلان این که می آید رد می کند با اسکن حالا ام آر آی یا با موج باشد مثل سونوگرافی و امثال ذلک بالاخره جنبه مادی و فیزیکی دارد متافیزیکی ندارد شما با همین در حالی که چشم شما نمی بیند اما وقتی که این عینک را گذاشتید به به چه چیزهایی دارم می بینم خیلی عالی شد با این عینک نه مثالی آمده نه خوابی نه مکاشفه ای هیچ چیز در این جا تحقق پیدا نکرده فقط آلت فیزیکی عوض شده، متافیزیک نشده همان جنبه مادی در این جا آمده تغییر پیدا کرده یک عینک



گذاشته عینک هم شیشه است و فرض کنید که یک زوایای خاص خودش را دارد شما می‌بینید آن جانماز قرآن را که همانی که قبلا در باز بود همان را باز الان داری می‌بینی حالا فرض کنید که یک نفر هست این عینک هم ندارد از همین جا دارد نگاه می‌کند و می‌گوید آن جا آن است بسته است و با دستش هم اشاره می‌کند آن عینکی که این جا است گذاشته است در این جایش عینک را اگر این جا بگذارد دیگر خیلی قشنگ می‌شود دیگر کسی نمی‌تواند بیاید این را دستگیر کند می‌گوید آقا من چیزی ندارم تو چه چیزی را می‌خواهی بگیری می‌گوید تو الان داری فلان چیز را می‌گویی می‌گوید خب بگویم مگر جرمی کردم کاری کردم مگر مسئله‌ای بوده یکدفعه ما با یکی از رفقا می‌گفتیم این اولیای خدا که علم غیب پیدا می‌کنند به همه چیز علم غیب پیدا می‌کنند به همه مسائل خیلی چیز می‌شود قضیه یکخورده راجع به آن فکر کردیم دیدیم کار به جاهای خیلی ظریف و عمیق کشیده می‌شود و خیلی دقیق و اینها گفتیم انشاءالله چشمشان را می‌بندند به آن جا ها که و الا خب آنها حسابشان آن که فردایش به آدم می‌گوید دیشب فلان خطور در ذهن پیدا شد خطور در ذهن را می‌آید می‌گوید آن وقت چیزهای دیگر را نمی‌تواند ببیند حاشا و کلا عرض کنم حضورتان که این مسئله که الان دارد می‌بیند و با دست اشاره می‌کند چه را دارد می‌بیند یک مسئله‌ای که از این فیزیک و از این عنصر طبیعی این قدرتش خارج است ولی با غیر از این عنصر طبیعی دارد طبیعت را می‌بیند نه چیز غیر طبیعت را اگر قبلا یادتان باشد در سال گذشته ظاهرا در انطباق صور مثالی و بین صور خارجی من یک چیزی گفتم وقتی که ولی خدا می‌خواهد تصرف بکند آن تصرفش در صورت مثالی است نتیجه تصرف در صورت مثالی حالا پیغمبر یا امام علیه السلام و یا ولی خدا باشد فرقی ندارد نتیجه تصرف در صورت مثالی

انعکاس در صورت خارجی است یعنی وقتی که رسول خدا می‌آید اشاره می‌کند ماه را دو نصف می‌کند این در واقع آن صورت مثالی ماه را دو نصف می‌کند در خارج تحقق این تقسیم و به اصطلاح انتصاف این قمر در این جا برای افراد این طور ظاهر و بارز می‌شود یعنی این قضیه در خارج انجام می‌شود نه این که فقط رویت بشود این در خارج انجام می‌شود و نصفی می‌رود و نصفی هم می‌رود آن طرف و همه این مسئله را مشاهده می‌کنند امروز یک قدم بالاتر از این و عمیق تر از آن مسئله می‌خواهیم به حقیقت مطلب برسیم صحبت ما در امروز این است که برای آن کسی که این رویت حاصل می‌شود دیگر برزخ و خارج یکی می‌شود دیگر یک وجود است یعنی یک اتحاد برقرار می‌شود بین انسان و صورت برزخی و همان حقیقت خارجی و از آن جایی که بین علت و معلول اتحاد باید باشد و انفکاک مستحیل است به همان کیفیت سلسله علیت برزخ و مثال اشراف پیدا می‌کند که هم مثال در آن است آن عین آن حقیقت ملموس و مشهود خارجی به یکی لذا من دارم الان قرآن را می‌بینم آخر در بسته است من الان دارم آن جانماز را می‌بینم من آن ظرف را می‌بینم نقشی که بر آن طرف بسته در را باز کن تا ببینی مثلاً چیست آن می‌آید می‌بیند این خودش است در حالی که نیست در حالی که این مسئله بسته است الان کمد در این جا این بابها مقفل است نمی‌تواند ببیند این اتحادی که دارد الان می‌بیند این اتحاد گذشت زمان و بیرون آمدن از قانون زمان است یعنی وقتی نفس انسان از قانون زمان و مکان می‌آید بیرون دیگر این حجره و آن حجره برای او مکانیت خودش را از دست می‌دهد که بخواهد به عنوان حاجب برای این باشد پس آن علم عنائی حق نسبت به این جلسه روز یکشنبه در مدرسه فیضیه با نفس خود همین جلسه می‌شود چه می‌شود متحد این نتیجه بحث است یعنی علم عنائی حق ما دیگر در این جا

اجمال همه را گذاشتیم کنار همه اجمالها پس چه شد همه باطل شد ما نه اجمالی در ذات حق داریم البته این مسئله در این جا کاملاً محسوس باید باشد بعداً در مراتب علمی در فصوص در آن جا صحبت خواهد شد ما نمی‌خواهیم خدای نکرده به بزرگان جسارت کنیم ولی درک کیفیتش مهم است که در آن جا مقام اجمال می‌گیرند و مقام بعث می‌گیرند و احدیت و واحدیت می‌گیرند و نقطه وحدت بین هر دو می‌گیرند و چه اصل مسئله به نحو فلسفی به این کیفیت برای ما که مشخص شد آن وقت مطالب بزرگان برای ما قابل حل است و ما می‌توانیم هر کدام را در جای خودش قرار بدهیم حل فلسفی و برهانی مسئله به این کیفیت در این جا شد البته طرق دیگری دارد که مقام علیت و ما دیگر نیازی به آن پیدا نمی‌کنیم ولی همین به اصطلاح همین نکته به اصطلاح روشن است ولی در مقام علم عنائی حق اجمال نداریم در مقام علم عنائی حق ابهام نداریم در مقام علم عنائی حق نقطه‌ای نداریم که آن نقطه متکثر بشود به کثرات بلکه ممکن است نقطه‌ای داشته باشیم ولی در همان نقطه کثرت وجود دارد و این مقام جمع الجمع است جمع بین وحدت و کثرت این است لذا بارها من عرض کردم در مقام جمع ما لحاظ وحدت را نمی‌توانیم جدا کنیم از مقام کثرت بلکه می‌توانیم بین کثرت و وحدت افتراق اعتباری قائل بشویم ولی افتراق حقیقی مستحیل است برای همین مسئله است که وقتی افتراق باشد پس چطور می‌تواند آن وحدت شامل کثرت بشود با حفظ عین هویت وحدتیت خودش نمی‌تواند این طور باشد ممتنع است این لحاظ مقام جمعی این است که در عین همان وحدت حالا آن کثرت را شما مشاهده می‌کنید در عین توحید آن کثرات را همه مربوط به ذات است دیگر دارید مشاهده می‌کنید این جا است که دیگر شعر حافظ رضوان الله علیه آن معنای خودش را کاملاً روشن می‌کند

### این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

نه در مقام اجمال و ابهام نه همین که دارید در خارج می بینید همین که حیوان و پری و درنده و چرنده و آسمان و زمین و ملائکه اینهمه عکس و می نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد جام مقام چیست؟ مقام تفصیل است یعنی نفس یک اراده حق، حق که دو تا اراده که ندارد اراده حق یکی است، اراده پس از اراده که ندارد، اراده پس از اراده مربوط به ما است که به واسطه جهل یک، دوم به واسطه عدم قدرت و ضعف مجبور هستیم اراده پس از اراده داشته باشیم اول اراده می کنیم این آب را بریزیم بعدا اراده می کنیم که فرض کنید این را ببندیم اول این را برداریم بعدا این را چرا چون این دو انگشت ما نمی تواند هم این و هم این را بردارد نمی تواند یا باید اول این را برداریم اراده ثانی تعلق می گیرد به این که این را برداریم با یک اراده هر دوی اینها را نمی توانیم برداریم البته این مربوط می شود به افرادی که دارای ضعف هستند آنها که از این مرتبه گذشتند می توانند این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی یعنی ازلا و ابد هیچ اراده ای فقط خدا که یک اراده بیشتر نتوانسته حالا ما را ببین که هر لحظه صد تا اراده داریم حالا ما بالاتریم یا خدا این الان یک اراده می کنیم فردا ۱۸۰ درجه ضد اراده می گویند آقا شما دیروز این حرف را زدی می گوید زدم که زدم امروز می خواهم یک چیز دیگر بگویم گردن ما کلفت است هر چه بخواهیم می گوییم می گوییم بابا خدا یک اراده داشت یک فروغ رخ ساقی بود که در جام افتاد شما هر لحظه ات یک اراده است می گوییم به خدا خب نمی تواند دو تا اراده کند من هستم که هر دقیقه فرض کنید که این را اراده برا ین می کنم بعد خلافتش را می کنم دلم هم می خواهد هیچ کس هم نمی تواند حرف بزند روز سوم یکی دیگر روز چهارم

یکی دیگر و هلم جرا پس به طور کلی اراده متعدده از ذات باری می‌شود مستحیل حالا آن وقت دیگر شما خودتان باید بروید این آیات **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**<sup>۱</sup> دیگر چه معنا دارد **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**<sup>۲</sup> دیگر اینها می‌تواند معانی خودش را با همین برهان و با همین کیفیت بیان کند این دیگر می‌شود مراتب نزولی که آن نقطه‌هی انبساط پیدا می‌کند در ذات خودش با حفظ هویت توحیدیه خودش می‌تواند یک اراده پروردگار بود و آن اراده ازلا بود کی بود خودش می‌داند تا وقتی که خدا بود این اراده او بوده برای این اعیان خارجی و تا وقتی که خدا هست همین است تمام این اختلافات و مسائلی که اینها می‌گویند اولین عالم نمی‌دانم چه بوده این چرت و پرتی‌هایی که اصل و چیزش همه درست است غلط است فلان است گاز بوده و نمی‌دانم اتر بوده و امواج بوده گرما و سرما و هر چه بوده ما کار نداریم حالا که فعلا شکمی است هر چه بوده و هر چه خواهد بود همه با همان یک اراده بوده هیچ اراده مجددی نیامده اول خدا فرض کنید که یک همچنین ماده فیزیکی اسمش را هر چه بگذاریم بعدا بیاید بگوید حالا این را این جوری کنم نه آن بعدش قبلش فلان همه با یک چیز بوده یک اراده به انجام بوده درک این مسائل برای ما مشکل است می‌دانید چرا چون ما همان طور که عرض کردم محکوم زمان هستیم فکر ما، نفس ما، علائق ما و خصوصیات ما همه با زمان گره خورده بسته شده ما از مستقبل اطلاع نداریم از ماقبل اطلاعاتمان اطلاع ناقص خواهد بود به مستقبل

---

۱- سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹

۲- سوره ق (۵۰) آیه ۳۸

جهل کلی داریم ما ماضی را فقط به عنوان ابهام در ذهن داریم و الا ما خودمان را فاقد ماضی می‌دانیم وقتی که یک شخصی فوت بکند دیگر بین خودمان و بین او انفکاک احساس می‌کنیم فاقد می‌دانیم ولی اگر انقطاع احساس نکنیم دیگر برای او گریه نمی‌کنیم فقط این صورتش عوض شده مثل این که حالا صورتش عوض شده فرض کنید که یک شخصی شصت کیلو بوده حالا شده نود کیلو حالا شما گریه می‌کنید برای آن شصت کیلو نه گریه نمی‌کنید دارد راه می‌رود حالا نود کیلو است رفیقان رژیم می‌گیرد و خودش را می‌کند شصت کیلو حالا گریه می‌کنید مرده هم همین طور است وقتی شما احساس فقدان نکنی گریه نمی‌کنی حالا گریه ائمه چیست گریه اولیاء چیست این نفس چه تعلقی دارد آنها باز برای خودش جایگاه خودش را دارد من فقط به عنوان یک دورنما آمدم که این مبحث را جمع کنم پس بنابراین روی این حساب ما علم اجمالی نداریم علم تفصیلی نداریم ابهام نداریم معلوم بالخارجی که می‌گویند که اینها متدرج الحصول است نداریم تمام اینها همه به صورت یک واقعیت خارجی تحقق دارد که آن واقعیت خارجی از دیدگاه ما ماده است از دیدگاه ربوبی آن واقعیت خارجی با علم به آن واقعیت خارجی همه یکی است اصلا خدا علم ندارد به وقایع خارجی که گفته علم دارد نفس واقعه خارجی خودش علم خود حقیقت خارجی علم نه این که خدا علم دارد به آن واقعه‌ای که می‌خواهد بعدا اتفاق بیافتد همان واقعه خارجی برای این به عنوان علم حضوری ذاتی عنائی موجود دیگر

تلمیذ: ما همیشه مسائل را با خودمان قیاس می‌کنیم ما علم نداریم ما نمی‌بینیم بعد می‌گوییم که علم ما ما خودمان جزء همان ذات هستیم یعنی حالا جزء نمی‌توانیم بگوییم همان ذات هستیم مگر غیر از آن هستیم تطورات آن ذات

هستیم

استاد: بله خب همین

تلمیذ: جهل ما به ذات چه می شود

استاد: جهل ما

تلمیذ: نه جهل همین جهلی که ما داریم باز هم جزء همان است

استاد: بله همه جزء همان است همه یک واحد است وقتی همه یک واحد شد این یک واحد این جایش قرمز است این جایش سیاه است این جایش سفید است این جایش زرد است این توپ وقتی که یک توپ یکی است یک سوزن بزنی همه توپ از بین می رود ولی در این توپ هزار نقش وجود دارد و هر نقشی داخل در همین محدوده است آن کسی که این توپ می گیرد در دستش و می اندازد بالا و اینها این طور نیست که اول سیاهیش را بیاندازد بالا بعد قرمزیش را نه سیاه و قرمز و زرد همه نقشها با هم می رود بالا با هم می آید پایین با هم در دست می گیرد درست شد تمام این نظام همه حکم نظم واحدی و مجموعه واحدی را دارد که به علم واحد به علم واحد در علم خدا که علم ازدیاد پیدا نمی کند در ما ازدیاد پیدا می کند امروز جاهل هستیم فردا عالم نسبت به این مسئله می شویم پس فردا یک علم دیگر پیدا می کنیم و در ذات پروردگار علم واحد مستجمع همه بروز و ظهور معلوم آن علم است یعنی لازمه آن علم این است که در آن واحد چه آن مجردات چه مبدآت چه مثالیه و برزخیه و چه آن متکونات خارجی به حقیقت واحده در آن واحد ازلا و ابداء در ذات پروردگار حضور داشته باشد و این حضور عبارت است از بروز نه خرق و ارتیام و فساد و تکنون به عنوان ظهور و بروز با حفظ ظهور قبل نه با فقدان ظهور قبل با حفظ ظهور قبل ظهور بعد همین طور پیدا خواهد شد برای ما ولی برای آن کسی که

مبرز و مظهر هست همه اینها به عنوان واحد و در آن واحد همه اینها وجود خارجی خودش را خواهد داشت

تلمیذ: ما نفهمیدیم بایستی یک دور دیگر...

استاد: خدا رحمت کند مرحوم الهی قمشه ای بود یک شیخ عبدالعظیمی بود و یک حرفهایی می‌زد و می‌آمد درس ایشان درس فلسفه ظاهراً آن موقع مدرسه حاج میرزا ابوالفضل در خیابان ری ایشان درس می‌گفتند عده کمی بودند چند نفر بودند که بعضی از آنها هنوز حیات دارند زنده هستند این خلاصه یک حرفهایی می‌زد یک کارهایی هم می‌کرد که یا به خاطر رد گم کردن بود چه بود همچنین غیر متعارف بود بعضی از این کارها گاهی اوقات که درس ختم می‌شد و این هم اشکال می‌کرد و فلان یکدفعه می‌دیدند رفت از جلسه می‌رفت بیرون می‌رفت یکی دو کیلو انار می‌خرید و می‌آورد می‌ریخت جلوی الهی قمشه‌ای می‌گفت این انارها را بخور که یک خرده کله‌ات باز شود بفهمی به ما چه داری می‌گویی البته خب این مطالب ادامه دارد حالا من امروز طرح مسئله را کردم علی کل حال بالاخره چه نسبت به خود اصلش باز این نیاز به یک مثالهایی دارد همین طور نسبت به بعضی از کلمات بزرگان برای رفع شبهه از آن کلمات خب چاره‌ای نیست که بیشتر این مسائل چیز بشود ولی عل کل حال این قضیه مشکلترین مسئله فلسفی است

تلمیذ: ولی خروج از معنای لغوی می‌شود چون علم در لغت به معنای ادراک است طبق تقریر حضرت عالی به عنوان تطبیق می‌شود

استاد: فقط حضور است نفس الحضور است ما بر اساس اصطلاحات خودمان وضع می‌کنیم ولی خب آن در آن جا فرق می‌کند خبیر در ذات پرودگار با خبیر ما فرق می‌کند سمع در آنجا با سمع ما فرق می‌کند.